

بحثی در دستور زبان فارسی جمله‌هایی با ساختمان خاص برای بازگویی حوادث

دکتر مهین صدیق‌بان

در متن‌های کهن زبان فارسی گاه به جمله‌هایی برمی‌خوریم که از جهت ساختمان با جمله‌های دیگر تفاوت دارد و اگر آن‌ها را با صدای بلند بخوانیم، حس می‌کنیم آهنگ ویژه‌ای دارد. این جمله‌ها را نویسنده وقتی به کار می‌برد که ماجراهایی را که يك بار در جای اصلی خود به تفصیل ذکر کرده است، اینک از زبان یکی از قهرمانان برای قهرمان دیگر داستان یا به‌زبان و یا در نامه دوباره نقل می‌کند. نویسنده که از یاد نبرده است که خواننده همه حادثه را از پیش می‌داند، برای گریز از ملال، اما برای یادآوری، آن حوادث را فهرست‌وار ذکر می‌کند و می‌گذرد.

در این جمله‌ها نوعی تفتن نیز گاه به‌گاه به کار می‌رود. گاه يك حادثه که به‌سبب برای قهرمان شونده اهمیت بیشتری دارد، تفصیل می‌یابد و از بعضی دیگر تنها به اشاره‌ای کفایت می‌شود. در بعضی از این عبارتها نیمی از کلام از زبان قهرمان داستان و نیمی دیگر از زبان نویسنده گفته می‌شود.

جمله‌هایی را که گزارش‌کننده حوادثی است که برای بار دوم آورده می‌شود، می‌توان از نظر دستور زبان به سه دسته تقسیم کرد:

- ۱- با ساخت جمله‌های معمولی یعنی جمله‌هایی ختم شده به فعل.
- ۲- در ساخت جمله‌هایی که به‌جای فعل، مصدر به کار رفته است.
- ۳- در عبارتهایی مختلط با فعل و با مصدر.

۱- در جمله‌هایی مختوم به فعل:

گاه جمله‌هایی با این مضمون کوتاه و خلاصه و کلی بیان می‌شود:
سمک عیار زبان برگشاد و از آن چه از اول کار از خورشید شاه شنیده بود و آن چه خود کرده بود تا بدان ساعت که پیش ارغون آمده بود همه شرح داد.
ج ۱، ص ۱۴، سمک

و گاه جمله‌ها بلندتر است و هر حادثه‌ای جداگانه نقل می‌شود:

گلبوی زبان بگشود و احوال سرگذشت خویش می گفت از آن چه تنها بود و از آن چه با عالم افروز بود و از آن چه با زراستون بود و آن چه با روزافزون همه باز می گفت.
ج ۴، ص ۴۳، سمک

وزیر جام از پیش جام رفته بود و احوالها گفته بود که دوین چه کرد و احوال بارک سیاه که ناپایدار است و دوین به خدمت می آید. شاه جام در انتظار می بود تا روئین نزدیک رسید.

ج ۴، ص ۸۴، سمک

آن احوال بشنید که نولاد با فرخ روز می گفت که عالم افروز گلبوی از بند بیرون آورد و در سرای من است و ساختن گندمک و کلاه که بردند و گلبوی را بیاوردند. این احوال بشنید.

ج ۴، ص ۳۵، سمک

چون حسن عبدالله این جا آمد، امیر طاهر زینب به تاختن به نزدیک سلطان شد و او را به درستی باز نمود که صورت حال چیست و طاهر نژید (= نزیست) و اندر این حدیث نیست الا دولت از آن مرد بکشت و هم به دست خود درخت دولت خویش بر کند. چون محمود را یقین شد، او را خلعت داد.

ص ۳۵۱، تاریخ سیستان

هم اندر زمان مرد پاکیزه رای	یکی نامه بنوشت نزد همای
ذ داراب و ذ خواب و آرامگاه	هم از جنگ او اندر آن دزمگاه
و ذ آن کو به اسب اندر آورد پای	هم آنگاه طاق اندر آمد ز جای
از آواز کآمد مر او را به گوش	ز تنگی که شد دشواد از خروش
ز گاز و سخن هر چه بشنید نیز	ذ صندوق و ذ کودک خرد و چیز
به نامه درون سر بسر یاد کرد	برون کرد آنگه هیونی چو گرد

ج ۲، ص ۳۶۸، شاهنامه

گاهی جملهها خیلی بلند است!

زبان برگشاد آن چه دیده و شنیده همه باز گفت تا بدان جایگاه که سمک به دره غورکوهی باز رفته است که چیزی رها کرده است تا بیاورد و شاهان نیز از شه دره عاهی گشته او نیز هم از دره غورکوهی است. آخر او نیز برادرزاده اوست. ارمن شاه چون این بشنید، عجب باز مانده بود.

ج ۲، ص ۴۸، سمک

آن چه رفته بود به شرح باز گفتم. چون آن جا رسیدم که بوسه بر سر افشین دادم آن گاه بر کتف و آن گاه بر دو دست و آن گاه سوی پاشدم و افشین گفت اگر هزار بار زمین

بوسه دهی سود ندارد قاسم را بخوایم کشت، افشین را دیدم که از درآمد با کلاه.

ص ۱۷۷، بیهقی

گاهی نقل ماجرا با فعل است اما ضمیر تغییر می کند:

دختر آن چه با پدر خویش گفته بود همه با شاه اسکندر بگفت و آن چه پدرش گفته بود و جوابها که دختر داده بود و آن که دین پذیرفتم و شما کافرانید. آن که گفته بود که شاه اسکندر جهان را می گشاید خود را نتوان گشادن؟ شاه را از ماه آفرین عجب آمد. ص ۳۴، اسکندرنامه

حقیقت آن است که فائد آن روز که دیگر روز گذشته شد، دعوتی بزرگ ساخته بود و قومی از سرغوغا آن چشم کجیات و جفرات خوانده و برملا از خوارزمشاه شکایتها کرده و سخنان ناملایم گفته تا بدان جای که کار جهان یکسان بنماند و آلتونناش و احمد خویشتن را و فرزندان و غلامان خویشتن را اند، این حال را هم آخری باشد و پیداست که من داین دیگر آزاد مردان بینوایی چند توانیم کشید. و این خبر نزدیک خوارزمشاه آوردند.

ص ۳۲۳، بیهقی

باز نشست و احوال زن که پیشی دی شد چنان که رفته بود و به زلزال گفته بود بگفت و دیگر که آهدم و دیدم که بندیان بیرون آوردید، همه باز گفت.

ج ۲، ص ۱۸۸، سمک

۲- در جمله‌هایی با مصدر:

این نوع جمله‌ها شاید بدان جهت به جای فعل با مصدر سرانجام می گیرد تا نشان داده شود که زمان حادثه مورد نظر نیست بلکه اهمیت در انجام آن اعمال مورد نظر است. زیرا بار اول که دریافت داستان، حادثه گفته شده است، پس و پیشی زمان به وسیله نویسنده به دقت مراعات شده است.

در این نوع جمله‌ها با آن که فعل به کار نمی رود ولی دارای بافت يك جمله کامل است یعنی به اعتبار مصدر جمله فاعل دارد و اگر متعدی است مفعول می گیرد و قید و دیگر وابسته‌های يك جمله معمولی. در زبان عربی نیز این قاعده جاری است.

این جمله‌ها نیز گاه ساده و کوتاه است:

شاه فغفور بارگاه فرمود و جمله خاص و عام حاضر کردند و احوال آمدن شاه

۱. نك. به شرح ابن عقیل ج ۲، ص ۹۳ و ۱۰۶ و ۱۱۱ و ۱۲۱ در مورد اعمال مصدر و اسم فاعل و صیغه مبالغه و اسم مفعول.

ماچین باز گفت و طلبکار جنگ بودن.

ج ۱، ص ۱۱۶، سمک

روح افزای آن چه می‌بایست با خورشید شاه باز گفت و آمدن شغال پیل‌زود و سمک زیر قصر و پاره‌ای بیهوشانه دیگر آورده بود، به وی داد.

ج ۱، ص ۵۸، سمک

و گاه جمله‌ها بلندتر است:

شهران وزیر نامه برگشاد و می‌خواند و احوال به ارمنشاه می‌گفت و احوال او می‌گردانید. احوال از بند جستن خورشید شاه و جنگ آمدن و دو روز مصاف کردن و مردی نمودن فرخ‌روز همه شرح داد.

ج ۱، ص ۱۷۳، سمک

و گاه جمله‌ها خیلی بلند است:

پس از اول کار تا به آخر چنان که بود از کار بردن دلارام و حدیث آتشک و آوردن سیاه‌گیل و سام به اسیری و بیرون آوردن ایشان و به ماچین شدن مهران‌وزیر و بردن فرزندان کانون - بهزاد و رزمیار - و احوال طرمشه و دو برادران قصاب و نجات ایشان و خردسپ شیدری به دسولی آمدن گفت.

ج ۱، ص ۳۱۰، سمک

باید در نظر داشت که جمله‌هایی ساخته شده با مصدر خاص نقل ماجرا و بازگویی حادثه نیست و در موارد دیگری نیز به کار می‌رود، از جمله برای خلاصه کردن و فهرست کردن مطالب به طور مثال در کتاب تاریخ سیستان از صفحه ۳۸۳ تا صفحه ۴۰۸ که قصد مؤلف خلاصه کردن مطالب است، جمله‌ها همه با مصدر ساخته می‌شود و اگر در میانه قصد توضیحی باشد، جمله با جمله‌هایی با فعل آورده می‌شود:

- برای خلاصه کردن

جمله‌هایی همه با مصدر:

آمدن خداوند شاه شمس‌الدین علی‌کرت دوم به بندگی مخدوم ملک اسلام خلدملکه جهت آمدن ده هزار سوار به قهستان... و آن‌جا مقام ساختن و از بندگی مخدوم ملک... لشکر طلبیدن و فرستادن لشکر به مصاحبت او و آن ده هزار سوار را از قهستان بیرون کردن هم در این سال. فرستادن لشکر منصور به ولایت گرمسیر و حوالی بست و تکاباد و جماعتی دزدان و رنود را برانداختن و بعضی را قتل کردن و آن ولایت را از آن جماعت خالی گردانیدن و آوردن سر خیلان و مقدمان و مردمان آن بقاع را به سیستان و راه‌ها را از شر فساد ایشان ایمن گردانیدن...

ص ۴۰۸، تاریخ سیستان

جمله‌هایی با مصدر و توضیحاتی با فعل در میانه

اندر آمدن او در برونج و فرود آمدن درکوشه برونج روز شنبه دوازدهم این ماه وشدن او به در شهر و امیر طاهر را در حصار فشردن در شازستان غره ماه جمادی الاخری تا نزدیک ماه رمضان هم اندر این سال و جنگ‌ها و کشتن‌ها بسیار رفت آن‌جا و نرخ‌ها عزیز شد، يك من گندم به هشت دم شد در شازستان هم در این سال. و برداشتن امیر بوالعباس از پای شهر در ماه شعبان و آمدن...
ص ۳۸۳، تاریخ سیستان

- برای ساختن عنوان

ساختن جمله‌هایی که برای عنوان‌ها و سر فصل‌ها به کار می‌رود، خود بحثی دیگر است، اما دسته‌ای از عنوان‌ها در جمله‌هایی با مصدر بیان می‌شوند که به مناسبت مطلب در این جا چند شاهد آورده می‌شود:

فرستادن گشتاسب اسفندیار را به همه کشور و دین به گرفتن ایشان از او.

ص ۱۵۴۲، شاهنامه

مضاحك گفتن ددزی و ترك را از قوت خنده بسته شدن دو چشم تنگ او و فرصت یافتن ددزی.

ص ۳۶۹، دفتر ششم، مثنوی

حکایت امیر عادل سبکتگین با آهو ماده و بچه او و ترجم کردن بر ایشان و خواب دیدن.

ص ۲۵۳، بیتهی

- آمدن جمله با مصدر در موارد دیگر:

گاه جمله‌هایی با مصدر آورده می‌شود که در هیچ طبقه بندی جا نمی‌گیرد و برخلاف سیاق معمول زبان است و به نظر نادرست می‌آید:
اندر روزگار کیقباد عیدالشمس بود که آل تحطان او را بر خود پادشاه کرد و بقیت عاد را اندر شهر یمن بگذاشتن.

ص ۱۵۳، مجمل

مصحح کتاب، مرحوم بهار، در حاشیه زیر (بگذاشتن) نوشته‌اند: کذا در گرشاسبنامه

اسدی، این کاربرد به کرات آمده است:

چهارم دوان سوی بیشه گریخت

به زیر لگد پاك مغزش بریخت

شکستن دو پای و بر پهلوان

بینداخت گرز از پیش پهلوان

پیاده سوی بیشه بشتافت زود

ز مغز ددان چون بر آورد دود

ص ۷۶، گرشاسب نامه

چنان زدش بر سر که شد سر نشیب
به زخمی دو نیمه شد از خشم و زو

سر و تترك بگذاشتن تارکيب
ز بالا سوار و ز پهنا ستور
ص ۸۷، گرشاسب نامه

چو برزد سر از که درفش بنفش
غو طبل بر گشتن از زمگساره

مه نو شدش ماه روی درفش
بر آمد شب، از جنگ بر بست راه
ص ۱۱۰، گرشاسب نامه

۳- نقل ماجرا از فعل و مصدر:

در این دسته نیز اصل بر استعمال مصدر است یعنی کوتاه کردن جمله و فهرست کردن آن، اما گاه به مناسبتی که توضیح بیشتری را ایجاب می کند جمله هایی ساخته شده با فعل در میانه در می آید. من در ایستادم و حال حسنک و رفتن به حج تا آن گاه که از مدینه به وادی القری با گذشت بر راه شام دخلعت مصری بگرفت و ضرورت ستدن و از موصل راه گردانیدن و به بغداد باز نشدن و خلیفه را به دل آمدن که مگر امیر محمود فرموده است، همه به تمامی شرح کردم.

ص ۱۸۲، بیهقی

شهران وزیر در حال نامه نوشت به غور کوهی و آن چه کیکان جاسوس همه گفته بود، شرح باز داد تا بدانجا که سمک با شاهان در زندان تو ناپدید گشته اند و آن احوال که از برادران تو باز پرسیدند از شرح زندان و ناگفتن ایشان و شغال بر خود گرفتن که بیاید و ترا بیاورد تا احوال آن زندان بگویی اندکی بیدار باشی و احوال ناپدید شدن سمک و شاهان در زندان باز نمایی تا ما را از آن نشاطی پیدا آید که در کار سمک چه رسیده باشد و مرا آگاه کنی اما نه چنانکه ما گفتیم او را بسوختیم و خود نه او بود همچنان باشد. چون نامه تمام کرد مهر بر نهاد.

ج ۲، ص ۷۴، سمک

پس گلبوی زبان برگشاد و آن چه شروان بشن گفته بود و کرده که مرا بخواست کشتن تا دایه رها نکرد و پیش شاه برد و شاه رها نکردن و سوگند دادن به شروان که او را نکشد و نفرماید. همه باز گفت.

ج ۴، ص ۳۴۹، سمک

باید این نکته را در هم در نظر داشت که گاه ضرورت بیان درباره حادثه ای، نه با جمله، که با چند کلمه آورده می شود.

گذشته همی برگشاد از نهفت
سخن ها همی گفت با رشتواد
ذ دینار و دیبا به پهلوی خویش

چو بشنید داراب یکسر بگفت
بر آن سان که آن زن براو کرد یاد
ذ صندوق و یا قوت و با زوی خویش

يكا يك به سالار لشکر بگفت:

ذ خواب و ذ آرام و خورد و نهفت

هم آنکه فرستاد کس رشنواد

فرستاده را گفت برسمان باد

زن گازرو گازرو مهره را

بیارید بهرام و هم زهره را

ج ۶، ص ۳۱۴، شاهنامه

در پایان ذکر این نکته خالی از فایده نیست که کاربرد جمله‌هایی خاص نقل‌ماجرا به‌ویژه در سمک عیار - شاید به سبب شیوهٔ نقلی کتاب - بیش از هر کتاب دیگر دیده می‌شود و این استعمال را از مشخصات سبکی آن کتاب می‌توان به حساب آورد. به این جهت بیشترین شواهد این مقاله از سمک عیار فراهم شده است.

فهرست منابع:

۱. اسکندرنامه: کالپستنس، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
۲. تاریخ بیهقی: ابوالفضل بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، ۱۳۲۴، چاپ اول.
۳. تاریخ سیستان: تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ دوم.
۴. سمک عیار: تألیف فرامرز الکاتب‌الارجانی، با مقدمه و تصحیح، پرویز ناتل‌خانلری از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۵. شاهنامه: فردوسی، بروخیم، ۱۳۱۳-۱۳۱۵.
۶. شاهنامه: فردوسی، چاپ شوروی، ۱۹۶۳.
۷. گرشاسب‌نامه: اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپخانه بروخیم، ۱۳۱۷.
۸. مثنوی معنوی: جلال‌الدین محمد مولوی، به اهتمام نیکلسون، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۹. مجمل‌التواریخ والقصص: تصحیح محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸.